نور در منظر آیات و روایات

افشارکرمانی، عزیزالله

چکیده

نور در متون دینی بر مصادیق گوناگونی اطلاق شده است این مصادیق طیفی از موجودات را شامل می‏شود که یک طرف آن نور حسی و طرف دیگر آن ذات خداوندی است در میان این دو عقل، علم، ایمان، پیامبر، امام هدایت و...هم نور نامیده شده‏اند ولی نور بودن همه این موجودات به نور حقیقی برمی‏گردد که ذات لا یزال خداوندی است.

واژه‏های کلیدی:نور، ظلمت، علم، ایمان، هدایت، عقل، پیامبر، امام، خداوند.

مقدمه:

نور نامی از نام‏های خداوند و اسم یکی از سوره‏های قرآن کریم است و از کلماتی است که در قرآن و احادیث کاربردهای بسیاری دارد.و بر مصادیق گوناگونی اطلاق شده است.گرچه این مصادیق از نوع واحدی نیستند ولی وجود ویژگی خاصی در آنها سبب شده است که آنها را نور بنامند در این مقاله مهمترین مصادیق نور از دیدگاه قرآن کریم و احادیث را مورد بررسی قرار می‏گیرد و ارتباط آنها با یکدیگر روشن می‏شود.

تعریف نور

برای نور تعریف‏های مختلفی آورده‏اند بعضی از این تعاریف فقط بر نور حسی دلالت دارد مانند اینکه گفته‏اند نور پرتوهایی است که پراکنده می‏شود و به دیدن کمک می‏کند(راغب اصفهانی، ص 827)و بعضی دیگر می‏گویند نور همان چیزی است که اشیاء را آشکار می‏کند و حقیقت اشیاء را به چشم نشان می‏دهد(ابن منظور، 14/321)با توجه به مصادیقی که در متون دینی برای نور ذکر شده است نمی‏توان با این تعاریف همه آنها را تفسیر کرد تعاریف فوق نور را محدود به نور حسی می‏کنند بنابراین باید در جستجوی تعریفی باشیم که تمام مصادیق را شامل شود.تعریف مشهور دیگری که برای نور آورده‏اند این است که نور چیزی است که به ذات خود ظاهر باشد و غیر را هم ظاهر سازد(همان، 14/321)این تعریف‏گر چه نور حسی را شامل می‏شود ولی به آن محدود نمی‏شود و هر چه ظاهر با لذات و مظهر للغیر باشد را در برمی‏گیرد.و بنابر این می‏تواند تمام مصادیق نور را تعریف کند.

کاربردهای نور

باید پذیرفت که اولین و ساده‏ترین تجربه ما از نور، همان نور حسی است و در عرف عام غالبا از نور همان معنا را منظور می‏کنند ولی ویژگی ظاهر با لذات و مظهر للغیر اعم از نور حسی است.یکی از کاربردهای نور در قرآن همان نور حسی است مانند

هو الّذی جعل الشمس ضیاء و القمر نور(یونس، 5)

و جعل القمر فیهنّ نور(نوح، 16)

و جعل الظلمات و النور(الانعام، 1)

امام محمد غزالی این معنا از نور را مختص عوام و امری نسبی می‏داند و می‏گوید نور در مورد افراد نابینا نه آشکار است و نه آشکار کننده بنابراین علاوه بر نور، ذات بیننده نیز رکنی از ادراک است و اگر به دیده دقت بنگریم نور نه باعث ادراک که محل ادراک است پس قوه باصره به نام نور سزاوارتر است تا شئی مبصر. (غزالی، ص 41 و 42)

غزالی از نور حسی فیزیکی که شئ مادی است به نور بینائی منتقل می‏شود و برای اثبات سخن خود به کاربردهای نور چشم اشاره می‏کند و می‏گوید در مورد نابینا می‏گوییم نور چشمانش را از دست داده است یا در مورد خفاش می‏گوییم نور چشمش ضعیف است.(همان، ص 42)

نور بینایی به انواع عیوب مبتلاست مثل اینکه ظاهر را می‏بیند نه باطن، متناهی را می‏بیند نه نامتناهی، غیر خود را رؤیت می‏کند نه خود را و غیره.

ولی در درون آدمی چشم باطنی هم هست که نه تنها محدودیتهای چشم ظاهر را ندارد بلکه ظاهر و باطن، دور و نزدیک و محسوس و غیر محسوس همه را می‏بیند و سراسر هستی قلمرو رؤیت اوست و آن نیروی عقل است و اگر ادراک حسی را با عقل مقایسه کنیم این عقل است که شایسته نام نور است و اینکه پیامبر اسلام فرمود ان الله خلق آدم علی صورته، ناظر به همین معناست زیرا وجود عقل در آدمی نوری است که نمونه‏ای از نور خداوند متعال است(غزالی، ص 44).

حال اگر در ویژگی‏های قوه عقل تأمل کنیم خواهیم دید عقل که همان ذات مدرک و حقیقت وجود آدمی است نزد خود پدیدار است و غیر را هم برای خود آشکار می‏سازد یعنی ذات آدمی عین علم است و علم هم دارای صفت آشکار بودن و آشکارکنندگی است و بر همین اساس است که پیامبر فرموده است العلم نور یقذقه الله فی قلب من یشاء.(مجلسی، 1/225)

در آیاتی از قرآن کریم بر علم اطلاق نور و روشنایی شده است مانند:

قل هل یستوی الاعمی و البصیر ام هل تستوی الظلمات و النور(الرعد، 16)

و ما یستوی الاعمی و البصیر و لا الظلمات و لا النور و لا الظلّ و لا الحرور(فاطر، 19- 21)

البته میان ادراکات حسی با علم و فکر و قوه عاقله هم رابطه تنگاتنگی است که امام علی(ع)در مورد آنها می‏فرماید:

العقول ائمّة الافکار و الافکار ائمّة القلوب و القلوب ائمّة الحواس و الحواس ائمّة الاعضاء (مجلسی، 1/969).

حال اگر علم و معرفت با طلب حقیقت و دلبستگی به آن و گام گذاشتن در راه آن همراه شود و فرد عالم علم خود را چراغ راه تعالی خود قرار دهد و در جستجوی کمال برآید ایمان حاصل می‏شود.و در آیاتی از قرآن کریم بر ایمان اطلاق نور شده است(مقاتل بن سلیمان، ماده نور)مانند

و جعلنا له نورا یمشی به فی الناس(الانعام، 122)

و یجعل لکم نورا تمشون به(الحدید، 28)

الله ولیّ الّذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور(البقره، 257)

امام محمد غزالی می‏نویسد همانگونه که خورشید آسمان برای رؤیت چشم‏ ظاهر امری ضروری است چشمان عقل یا چشمان باطن هم به خورشیدی نیاز دارد و آن خورشید باطن قرآن کریم است.(غزالی، ص 48)

در آیاتی از قرآن کریم بر خود قرآن اطلاق نور شده است(طباطبایی، 7/378) مانند:

فآمنوا بالله و رسوله و النور الذی انزلن(التغابن، 8)

قد جاءکم برهان من ربکم و انزلنا الیکم نورا مبین(النساء 174)

و اتبعوا النور الذی انزل معه اولئک هم المفلحون(الاعراف، 157)

غرض از این تعبیر این است که بفهماند قرآن کریم نوری است که راه زندگی و آن طریقی را که انسان باید برای رسیدن به سعادت و کمال بپیماید روشن می‏سازد.(همان، ص 413).

اسلام بعنوان آخرین دین الهی حول قرآن کریم شکل گرفته است.و اسلام و قرآن دو امر انفکاک ناپذیرند.در آیاتی از قرآن بر اسلام اطلاق نور شده است(مقاتل بن سلیمان، ماده نور)مانند

یریدون ان یطفئوا نور الله بافواهم(التوبه، 32)

یهدی الله بنوره من یشاء(النور، 35)

خداوند بر پیامبر اسلام هم اطلاق نور کرده است زیرا وی با سخن و عمل خود نور حقیقت را از ظلمات باطل تفکیک کرد و با پیام آسمانی خود سعادت و کمال را بر آدمیان نمودار ساخت مانند آیه

و داعیا الی الله باذنه و سراجا منیر(الاحزاب، 46)

قد جاءکم من الله نور و کتاب(المائده، 15)

رسالت پیامبر، اسلام و قرآن هدایت به سوی خداوند و ایجاد روشن بینی در روح آدمیان است و قرآن کریم این روشن‏بینی و هدایت را نوعی حیات خاص انسانی می‏نامد که جان و جهان آدمی را دگرگون می‏کند و به آن صبغه الهی می‏دهد در آیاتی از قرآن بر هدایت الهی و روشن‏بینی اطلاق نور شده است(طباطبایی، 7/514)مانند

او من کان میتا فاحییناه و جعلنا له نورا یمشی به فی الناس کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منه(الانعام، 22)

کتاب انزلناه الیک لتخرج الناس من الظلمات الی النور(ابراهیم، 1)

منظور از ظلمات ضلالت و منظور از نور همان هدایت است.اگر هدایت را نور و ضلالت را ظلمات نامیده یکی را مفرد و یکی را جمع آورده برای اشاره به این جهت است که هدایت از مصادیق حق است و حق یکی است و هیچ فرقی و تغایری میان مصادیق آن نیست بخلاف ضلالت که مصادیق مختلفی دارد چون ضلالت ناشی از پیروی هواهاست که با هم اختلاف دارند.(طباطبایی، 12/8 و 9).

مؤمنان که به واسطه ایمان به هدایت و روشن‏بینی خود حیات دیگری یافته‏اند در جهان آخرت دارای نور هستند که به کمک آن از صراط می‏گذرند و قرآن کریم در آیاتی از خود به آن اشاره دارد مانند

یسعی نور هم بین ایدیهم(الحدید، 12)

نورهم یسعی بین ایدیهم(التحریم، 8)

امّا در جهان آخرت نه تنها نور مؤمن ظاهر می‏شود که نور خداوند نیز زمین را روشن می‏سازد و آیاتی از قرآن به نور پروردگار در جهان آخرت اشاره دارد مانند

اشرقت الارض بنور ربه(الزمر، 69)

بعضی واژه نور در آیه فوق را به معنای عدل گرفته‏اند(نیشابوری، ص 559)

از کاربردهای دیگر واژه نور، اطلاق نور بر مصادیق امامت و ولایت و به ویژه علی(ع)است چون ائمه(ع)با ولایت و علم خود دنیا را روشن کرده‏اند و دلهای مؤمنین را نورانی کرده‏اند(شریف، ص 314).از امام رضا(ع)روایت شده است که فرمود یهدی الله لنوره من یشاء به معنای یهدی الله لولایتنا من احبّ.و من لم یجعل الله له‏ نورا فماله نور ای من لم یجعل الله له اماما فی الدنیا فماله فی الاخرة من نور ای امام یرشده و یتبعه الی الجنة(استرآبادی، ص 358).

امام معصوم(ع)در حول تفسیر آیه‏فامنوا بالله و رسوله و النور الذی انزلن(التغابن 8) می‏فرماید بخدا قسم منظور از نور، امامان خاندان پیامبر تا روز قیامت، آنها نور خداوند در آسمانها و زمین هستند و روشنایی آنها در قلوب مومنین از نور خورشید آسمان بیشتر است(قمی 8/342 و 343).

در حدیث دیگری امام علی(ع)آیه‏الله نور السموات و الارضرا بر پیامبر و دوازده امام(ع)تطبیق می‏کند(بحرانی، ص 136 و 137)

مشهورترین آیه‏ای که در قرآن کریم بحث نور را طرح کرده است آیه 35 سوره النور است که 5 دفعه واژه نور در آن بکار رفته است و تفسیرهای مختلف و بسیاری از آن آیه ارائه شده است در این آیه بر خداوند اطلاق نور شده است یعنی‏الله نور السموات و الارضدر معنای آیه گفته‏اند که خداوند به نفس خود ظاهر است و آنچه در آسمانها و زمین است به واسطه او ظهور دارد.(کاشانی، 3/434)

چون وجود و هستی هر چیزی باعث ظهور آن چیز برای دیگران است پس مصداق تام نور همان وجود است و از سوی دیگر چون موجودات امکانی وجودشان به ایجاد خدای تعالی است پس خدای تعالی کامل‏ترین مصداق نور است یعنی اوست که ظاهر بالذات و مظهر ما سوای خود است و هر موجودی به وسیله او ظهور می‏یابد و موجود می‏شود.پس خدای سبحان نوری است که به وسیله او آسمانها و زمین ظهور یافته‏اند سخن خداوند در آیه نور بر این مطلب دلالت دارد.(طباطبایی، 15/172)

پس اصل ظهور همان وجود است آنچنانکه اصل خفاء همان نیستی است و خداوند متعال تنها موجودی است که به ذات خود موجود است و غیر او به وسیله او ایجاد شده‏اند.(بیضاوی، 4/107)بنابر این میان وجود و ظهور رابطه لاینفک‏ است و درجه ظهور هر موجودی متناسب با شدت وجود اوست.

حال وقتی ذات خداوندی تنها ذات بی‏نیاز و قائم به ذات است و وجود او بیکران و لاحدّ است.پس ذات اقدس احدیت نور مطلق است نوری است که ظلمت مقابل ندارد او نور همه جهان است نور آسمان و زمین است الله نور السموات و الارض، از هر ظاهری ظاهرتر است و از هر نزدیکی به ما نزدیکتر است ظهور همه چیز به ذات اوست.ظاهر مطلق و بالذات اوست و بنور وجهک الذی اضاء له کل شئ، (علی(ع)دعای کمیل)روشنی هر چیزی در پرتو نور ذات اوست. ولی نوری است که ثابت است غروب و افول ندارد نوری است که همه جا را پر کرده حجاب و مانعی ندارد به همه چیز محیط است نقطه مقابلی ندارد ضد و ندّی ندارد.چون افول و غروب ندارد زوال و فنا ندارد ظلمتی در برابرش نیست.

بشر ضعیف الادراک که هر چیزی را با مقایسه نقطه مقابل و نقطه مخالف باید بفهمد و دستگاه گیرنده فهم و ادراک او طوری ساخته شده که به هر چیزی با کمک نقطه مقابل آن چیز توجه و التفات پیدا می‏کند، از التفات و توجه به ذات حق غافل است.نکته غریبی است ذات حق چون هیچ وقت پنهان نیست از نظرها پنهان است اگر گاهی پنهان بود و گاهی آشکار از نظرها پنهان نبود چون غروب و افول و زوال و تغییر و حرکت ندارد مورد غفلت بشر است این است معنی سخن حکماء که می‏گویند ذات حق از کثرت ظهور و شدت ظهور در خفاست یا من هو اختفی لفرط نوره الظاهر الباطن فی ظهوره از همان جهت که ظاهر و آشکار است باطن و پنهان است جهت ظهور در او عین بطون است.چقدر خوب و عالی و لطیف بیان کرده علی(ع)و کل ظاهر غیره باطن و کل باطن غیره غیر ظاهر(علی(ع)، خطبه 65).

یعنی هر ظاهری غیر خدا باطن است و هر باطنی غیر خدا دیگر ظاهر نیست اما خدا در عین وحدت و بساطت هم باطن است و هم ظاهر نه اینکه قسمتی از او ظاهر است و قسمتی باطن بلکه از همان حیث که ظاهر است عینا باطن است و از همان حیث که باطن است ظاهر است.منبع و سرچشمه این حقیقت خود قرآن کریم است که می‏فرماید هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن اول و آخر خداست ظاهر و باطن خداست و باز قرآن می‏فرمایداینما تولوا فتمّ وجه اللهبه هر طرف که رو کنید رو به خدا هستید و روی خدا با شماست.(مطهری، 20 گفتار، ص 242- 243)

حال اگر اطلاق نور بر خداوند را با غیر او مقایسه کنیم می‏بینیم که نور غیر حق عاریتی است چون وجود آنها از غیر است پس آنها به خود ظهور ندارند بلکه به کمک غیر ظاهر شده‏اند و این ظهور شدّت و ضعف دارد و تغییر می‏کند و زوال می‏پذیرد.

پس در حقیقت اطلاق نور بر خداوند حقیقت است و بر غیر او مجاز است زیرا در هستی جز خدای تعالی چیز دیگری نیست و هر چیز جز ذات او رو به فناست‏کل شئ هالک الا وجهه(القصص، 88)(غزالی، ص 55).

پس اگر چه ما در مقام اثبات و ادراک و فهم از نور حسی شروع کردیم و بعد محدودیتهای آن نور را حذف کردیم تا به نور حقیقی که ذات لایزال پروردگار است رسیدیم ولی در مقام ثبوت و تحقق این ذات خداوندی است که خود پیداست و پیداکننده غیر است‏هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن(الحدید، 3)

خدا نور است یعنی حقیقتی است در ذات خود پیدا و پیداکننده و به این معنا دیگر هیچ چیزی در مقابل خدا نور نیست یعنی همه نورها در مقابل خدا ظلمت‏اند چون آن چیزی که در ذات خودش پیدا و پیداکننده است فقط خداست سایر اشیاء اگر پیدا و پیداکننده هستند در ذات خودشان تاریک هستند.خدا آنها را پیدا و پیدا کننده کرده است(مطهری، آشنایی با قرآن، 4/101).

از عبارت الله نور السموات و الارض تعابیری دیگری نیز اراده شده است بعضی گفته‏اند منظور این است که خداوند مالک و صاحب نور آسمانها و زمین است و منظور از نور آسمانها و زمین همان حق است و نور را به آسمانها و زمین اضافه کرد بخاطر یکی از این دو معنا یا می‏خواهد وسعت اشراق و روشنایی او را بیان کند یعنی بخاطر او آسمانها و زمین روشن می‏شوند و یا منظور این است که اهل آسمانها و زمین از او نور می‏گیرند(زمخشری، 3/66 و 67).

صاحب مجمع البیان برای آیه فوق سه معنا ذکر کرده است:

1-خداوند هادی اهل آسمانها و زمین است به آنچه مصلحت آنها در آن است.

2-خداوند آسمانها و زمین را با خورشید، ماه و ستارگان روشن کرده است.

3-آسمانها را با ملائکه آراسته است و زمین را با انبیاء و علما.(طبرسی، 7/249).

فخر رازی در این‏باره می‏گوید که خداوند هدایتگر اهل آسمانها و زمین است و مدبر آنهاست به کمک حکمت بالغه خود و حجّت نیره‏اش و یا اینکه ناظم آسمانها و زمین است و یا روشن کننده آسمانها و زمین است آسمان را با خورشید و ماه و کواکب روشن کرده و آراسته است و زمین را با انبیاء و عالمان روشن کرده و زینت بخشیده است(فخر رازی، 23/195)

از امام علی(ع)نقل شده است که«الله نور السموات و الارض یعنی حق را در میان آسمانها و زمین منتشر ساخت و تمام صحنه هستی با آن روشنایی یافت»و ممکن است به این معنا باشد که دلهای اهل زمین و آسمانها را با نور خود منور ساخت (طبرسی، جوامع الجامع، 4/313)

گرچه نور خداوند در صحنه تکوین پدیدار است و هر چیزی که خود را پدیدار می‏کند موجد خود را هم نشان می‏دهد و موجودات این جهان آینه‏هایی هستند که هر کدام متناسب با مرتبه وجودی‏اشان و اوصاف و ویژگی‏هایی که دارند خالق خود را نشان می‏دهند ولی خداوند از راه هدایت تشریعی و شجره نبوت و ولایت هم خود را پدیدار ساخته است دنباله آیه‏الله نور السموات و الارضبه این مسأله می‏پردازد یعنی:

مثل نوره کمشکاة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کانها کوکب درّی یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة و لا غربیة یکاد زیتها یضئ و لو لم تمسسه نار نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء و یضرب الله الامثال للناس و الله بکل شئ علیم.»

درباره حقیقت این نور که خداوند به خود نسبت داده و آنچه این نور را به آن تشبیه کرده مفسران اختلاف کرده‏اند اکثریت بر این عقیده‏اند که منظور نور پیغمبرمان حضرت محمد(ص)می‏باشد و گویی چنین فرموده است، مثال محمد(ص)که رسول خداست همانند مشکوة است و مصباح قلب آن حضرت و زجاجه سینه او می‏باشد که آن را به ستاره درخشان تشبیه کرده و سپس برگشته به قلب آن حضرت که تشبیه به مصباح شده و فرموده است یوقد من شجرة این مصباح از درخت با برکت یعنی ابراهیم(ع)برافروخته می‏شود که اکثر انبیاء از نسل او هستند و می‏توان گفت منظور از شجره مبارکه شجره وحی است و این که محمد(ص)نه شرقی است و نه غربی یعنی نه مسیحی است و نه یهودی چون نصاری به طرف مشرق و یهودیان به طرف مغرب نماز می‏خوانند.یکاد زینها یضئ و لو لم تمسسه نار پیش از آن که پیامبر اعلام نبوت کند و مردم را به خود دعوت فرماید نزدیک است معجزات و نشانه‏های نبوت خود گواه و شاهد بر آن باشند یا این که اگر هیچ کدام از معجزاتش هم دیده نمی‏شد نزدیک بود که صدق نبوت و راستی پیامبری‏اش ظاهر و آشکار شود.(طبرسی، جوامع الجامع، 4/313 و 314)

از امام صادق(ع)روایت شده است که منظور از مثل نوره الی آخر ما اهل بیت هستیم یعنی پیامبر و ائمه نشانه‏ها و نمودهایی هستند که توحید را نشان می‏دهند و به مصالح دین و شریعت اسلام و سنن و فرائض هدایت می‏کنند.(حویزی، 5/156)

از امام باقر(ع)منقول است که مراد از مشکاتی که مصباح در آن قرار دارد نور دانش در سینه پیامبر است و مقصود از زجاجه سینه علی(ع)است که پیامبر با تعلیم خود علمش را به آن منتقل کرد و مراد از جمله یکاد زیتها یضئ و لو لم تمسسه نار این است که بزودی عالم آل محمد(ص)حقایق را بازگو می‏کند پیش از آن که کسی از او سئوال کند و منظور از نور علی نور این است که پس از هر کدام از امامان آل محمد(ص)امامی که به نور علم و حکمت تایید شده است می‏آید و این امر از زمان حضرت آدم تا قیام قیامت برقرار است و آنها خلفای خدا در روی زمین و حجتهای او بر خلقش می‏باشند و در هیچ زمانی زمین از وجود یکی از آن بزرگواران خالی نیست.(طبرسی، جوامع الجامع، 4/315)

بعضی از مفسرین در توضیح نور علی نور گفته‏اند که قرآن نوری است از جانب خداوند که برای مردم نازل شده تا از آن کسب نور کنند و منظور از علی نور ادله و بیاناتی است که قبل از قرآن وجود داشته است و نور علی نور یعنی بخشی از قرآن بخش دیگر آن را روشن می‏کند.(طبری، جامع البیان، 10/171).

صاحب مجمع البیان در توضیح آیه مذکور(مثل نوره)پنج معنا ذکر کرده است:

1-مثل نور خداوند که به وسیله آن مؤمنین را هدایت کرده همان ایمان در دلهای آنهاست.

2-نور او همان قرآن در دل انسان است.

3-منظور پیامبر است و آن را به خود اضافه کرده برای تشریف او.

4-منظور از نور ادله‏ای است که بر توحید و عدل خداوند دلالت دارد و آن ادله در ظهور و وضوح همانند نورند.

5-منظور از نور همان طاعت است یعنی طاعت خداوند در قلب مؤمن همانند نور است.(طبرسی، مجمع البیان، 7/250)

نتیجه:

نور به معنای روشنایی که زایل کننده تاریکی و ظلمت است بر موجودات مختلفی اطلاق شده است.ساده‏ترین معنای آن نور حسی است که از مراتب عالم اجسام است.مراتب والاتر نور، نور علم، ایمان، هدایت، امام، پیامبر، عقل، ذات خداوندی و غیره است.در تمام این مصادیق، رفع سرگردانی و ظلمت و ایجاد روشنی و وضوح و تعیین راه و هدف از لوازم نور و روشنایی است.بنابراین آدمیان که در این دنیا گرفتار انواع ظلمات و تاریکی‏ها هستند می‏بایست به انواع روشنایی و نور تمسک کنند تا به مراتب بالاتری از کمال دست یابند.

منابع:

1-مرتضی مطهری، آشنایی با قرآن، صدرا، تهران، 1378 ش.

2-بلخی، مقاتل بن سلیمان، الاشباه و النظائر فی القرآن الکریم، مترجم سید محمد روحانی-محمد علوی مقدم، انتشارات علمی فرهنگی، تهران، 1380 ش.

3-مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 1، دار احیاء التراث، بیروت، لبنان، 1412 ق.

4-بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، دار التفسیر، قم، 1375، هش.

5-استرآبادی، شرف الدین، تأویل الآیات الظاهره فی فضائل العترة الطاهرة، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، 1417 ق.

6-کاشانی، مولی محسن فیض، تفسیر الصافی، ج 3، قم، 1416 ق.

7-بیضاوی، قاضی، تفسیر البیضاوی، دار احیاء التراث، بیروت، 1418 ه ق.

8-رازی، محمد بن عمر، تفسیر الکبیر، ج 23، دار الکتب العلمیة، لبنان، 1421 ق.

9-حویزی، عبد علی، تفسیر نور الثقلین، ج 5، موسسة التاریخ، بیروت، لبنان، 1422 ه

10-طبری، ابو جعفر محمد بن جریر، جامع البیان، ج 10، دار الفکر، بیروت، 1421 ق.

11-طبرسی، فضل بن حسن، جوامع الجامع، ج 4، آستان قدس، تهران، 1377 س.

12-قمی، عباس، سفینة البحار، ج 8، دار الاسوة، تهران، 1416 ق.

13-زمخشری، جار الله، الکشاف، ج 3، دار المعرفة، بیروت.

14-ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج 14، دار احیاء التراث، بیروت، لبنان، 1416 ق.

15-طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ج 7، مؤسسة الاعلمی، بیروت، 1415 ق.

16-الشریف، ابو الحسن، مقدمة تفسیر مرآة الانوار، دار التفسیر، قم، 1375 ق.

17-طباطبایی، محمد بن حسین، المیزان، ج 7، 12، 15، رجاء، تهران 1363 ش.

18-غزالی، امام محمد، مشکوة الانوار، ترجمه صادق آیینه‏وند، امیر کبیر، تهران، 1364 ش.

19-الاصفهانی، حسین، مفردات الفاظ القرآن، در العلم، بیروت، 1416 ق.

20-الشریف الرضی، نهج البلاغه، علی(ع)، مصحح محمد دشتی، موسسه النشر الاسلامی، قم، 1413 ه ق.

21-الحیری النیشابوری، ابو عبد الرحمن اسماعیل بن احمد، وجوه القرآن، بنیاد پژوهشهای اسلامی، 1380 ش.